

جغرافیای فرهنگی و تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر جغرافیای برساخت‌گرا^۱

افشین متقی ^۲	تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۱۵
مصطفی رشیدی ^۳	تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۲/۰۲/۰۸
حمیدرضا اله‌یاری بک ^۴	صفحات مقاله: ۱۴۵ - ۱۲۵

چکیده:

با وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، نظام شاهنشاهی پهلوی که دارای ایستادگویی سیاسی سکولار و نزدیک به غرب بود، کنار رفت و نظام جمهوری اسلامی ایران با ایدئولوژی مبتنی بر اسلام خیزشی و اندیشه‌ی مقاومت زمام کشور ایران را در دست گرفت. از این زمان به بعد نظام جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان حکومتی با اندیشه‌ای مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی به‌عنوان بازیگری جدید در سطح نظام بین‌الملل شروع به فعالیت نمود؛ اما این حکومت در پیگیری اهداف و منافع خود همواره با چالش‌های بسیاری مواجه بوده است که این امر سبب شده تا جمهوری اسلامی در حوزه‌ی سیاست خارجی در دستیابی به مطلوب‌های خود در منطقه و جهان همواره با مشکلات و آسیب‌هایی مواجه شود. بنابراین، در پژوهش پیش رو سعی شده تا براساس رویکرد جغرافیایی-برساخت‌گرایانه به ریشه‌یابی این چالش‌ها پرداخته شود و راه‌کارهایی نیز در این زمینه ارائه گردد. سؤالات اساسی در این مقاله این است که: چه عواملی سبب شکل‌گیری چالش در مسیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شده است و جایگاه جغرافیای فرهنگی در این مسئله کجاست؟ این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی نگاشته شده است.

* * * * *

واژگان کلیدی

برساخت‌گرایی، ژئوپلیتیک، ساختار ژئوپلیتیکی، سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران.

^۱ - Constructivism Geography

^۲ - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی تهران.

^۳ - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران.

^۴ - دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران.

مقدمه

تحلیل سیاست خارجی عبارت است از تجزیه و تحلیل فرایندهای چند لایه و پیچیده شامل اهدافی که حکومت‌ها در روابطشان با سایر حکومت‌ها دنبال می‌کنند و همچنین انتخاب ابزار رسیدن به این اهداف. (Kubalkova, 2001: 17 و هادیان، ۱۳۸۲: ۹۲۹) حال این اهداف ریشه در وقایع و سرگذشت‌ها، تاریخ و جامعه و فضای ژئوپلیتیکی‌ای دارد که یک کشور در آن قرار دارد. گاهی سیر تکوینی سرگذشت‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی در درون یک چارچوب فضای جغرافیایی به نحوی پیش می‌رود که منتهی به رویدادهای بزرگی می‌شود تا سرنوشتی استثنایی را برای یک ملت رقم بزند و این سرنوشت با توجه به گفتمان فضایی خاص حاکم بر هر جامعه با سایر ملت‌ها متفاوت است.

جامعه‌ی ایرانی نیز بنا بر سیر تکوینی فرایندهای مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که در جغرافیای به‌خصوص ایران زمین داشته است، در سال ۱۳۵۷ شمسی (۱۹۷۹ میلادی)، با انقلاب اسلامی برهه‌ی جدیدی از تاریخ خود را شروع نمود. دستگاه حکومتی شاهنشاهی و نظام سیاسی سکولار از هم پاشیده شد و به یک باره حکومتی دینی با شعارهای کاملاً متفاوت بر سر کار آمد که داعیه‌ی شریعتمداری و اسلام‌گرایی را داشته و دارد. بر این اساس، سیاست خارجی کشور ایران نیز به پیروی از این انقلاب و تحول عظیم در ارکان جامعه و نظام حکومتی رویکردی نوین را نسبت به بازیگران عرصه‌ی ژئوپلیتیک بین‌الملل اتخاذ نمود که براساس نظام معنایی و هویتی خود، دوستان، رقبا و دشمنان جدیدی را برای خود تعریف نمود. شعارها و سخنرانی‌ها و نطق‌های اوایل انقلاب و دهه‌ی ۱۳۶۰ همگی بیانگر این واقعیت است و امروزه نیز سخنرانی‌های مکرر رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به‌وضوح بیانگر رهیافت به‌خصوص جمهوری اسلامی به فضای ژئوپلیتیکی بین‌الملل است. باری حکومتی شکل گرفت که داعیه‌ی احقاق حقوق مستضعفان، حمایت از تمامی جنبش‌های آزادی‌خواه به‌ویژه جنبش‌های اسلام‌گرا، مبارزه با ابرقدرت‌ها و

استکبار جهانی و نیز اشاعه، گسترش و صدور انقلاب اسلامی به دیگر کشورهای جهان اسلام را داشته و دارد. (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۸: ۵۹)

اما آنچه در طی گذشت سه دهه و ورود به دهه‌ی چهارم انقلاب ذهن پژوهشگر را با سؤال مواجه ساخته است، آسیب‌های متعددی است که متوجه سیاستگذاری جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین‌الملل شده است. این حکومت در منطقه و جهان توسط یکسری چالش‌ها و فشارهایی که از سوی کشورهای رقیب و دشمن، به‌ویژه در جبهه‌ی غرب در معرض آسیب قرار گرفته است، به‌نحوی که در پیگیری سیاست‌ها و اهداف خود همواره با چالش‌هایی مواجه است که مانع از دستیابی قابل انتظار به اهداف و منافع‌اش می‌باشد. تعارض ابرقدرت‌ها و قدرت‌های غربی، بازیگران صهیونیستی و عربی با نظام جمهوری اسلامی ایران به‌خوبی این مسأله را هویدا می‌سازد. از این‌رو، نگارندگان در این مقاله به طرح این سؤالات اساسی پرداخته‌اند که چه عواملی سبب شکل‌گیری چالش در مسیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شده است و جایگاه جغرافیای فرهنگی در این مسأله کجاست؟ در این راستا، به روش توصیفی-تحلیلی سعی شده به ریشه‌یابی این چالش‌ها و آسیب‌ها در حوزه‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی پرداخته شود تا بتوان راه‌کارهایی برای بهبود وضعیت و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در این عرصه تدارک دید و از این طریق، به رفع آسیب‌ها از این حوزه اقدام نمود.

برساخت‌گرایی رویکردی برای تحلیل رفتار کنش‌گران

برساخت‌گرایی یا سازه‌نگاری رویکردی است که ریشه در علوم اجتماعی دارد و نگاهی برساخت‌گرایانه به جهان اجتماعی دارد. بدین معنا که تمامی دانش و پدیده‌های انسانی را اموری برساخته می‌داند که این برساختگی نیز به‌گونه‌ای اجتماعی و در جریان کنش متقابل بین الذهنی است. (سلیمی، ۱۳۸۶: ۳۴) مباحث هستی‌شناسی به‌وضوح کانون اصلی توجه برساخت‌گرایان را تشکیل می‌دهد. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۲۴) بر این اساس، آنها از نظر هستی‌شناسی، واقعیت‌های اجتماعی را اموری ذهنی قلمداد می‌کنند که از مجموع قواعد، احکام، انگاره‌ها و ... تشکیل شده است که این مفاهیم در طول زمان و در یک فضای

جغرافیایی خاص تکوین یافته‌اند و متأثر از فرایندهای مختلف بوده‌اند تا به فرم و ساخت فعلی درآمده‌اند. (Pishgahifard and Others, 2010: 460) این تغییر و اثرپذیری امری ایستا نیست، بلکه دائماً در حال دگرگونی و بازتولید است. به همین دلیل، برساخت‌گرایان جهان اجتماعی را در حال شدن می‌بینند. (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴) همان‌گونه که کابالکوا می‌گوید که برساخت‌گرایان، جهان و از جمله جهان بین‌المللی را یک " پروژه‌ی برساختن بی‌پایان"، می‌دانند که برساختن آن بر زمینه‌ای از ادراکات و تلقی‌های زمینه‌مند فراهم می‌آید. (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴) این ادراکات در حال تغییر در هر برهه‌ی زمانی و در فضای جغرافیایی، فرم‌هایی از تصورات و انگاره‌ها را به دست می‌دهند که برسازنده‌ی هویت افراد و گروه‌ها است. بدین وسیله، موجود خودآگاه به تاریخ، حافظه‌ی جمعی مشترک جمعی، جایگاه سرزمینی، فرهنگ و غیره اشاره می‌کند و خود را از دیگرانی که صاحب این خصلت‌ها نیستند، متمایز می‌کند. (Pishgahifard and Others, 2010: 460) این هویت خود در ادامه برسازنده‌ی کنش‌ها و منافع هستند. (پرایس و اسمیت، ۱۳۸۶: ۵۱۹) هویت‌ها همان‌طور که الکساندر ونت می‌گوید: «شالوده منافع هستند.» (Wendt, 1992: 398) به عبارت دیگر، کنش‌گران دارای هویت، براساس مجموعه تصوراتی که از خود و دیگری و فضای کنش‌گری دارند، دست به کنش می‌زنند و در جهت کسب منافع هستند که ریشه در همین انگاره‌ها و هویت‌ها دارند. (رشیدی و سعیدزاده، ۱۳۹۰) این هویت‌ها خود زاده‌ی نظام نهادینه‌شده‌ی ساختارهای اندیشه‌ای هستند که در کنار ساختارهای مادی اهمیت دارند و این از آن روست که نظام‌های معنایی تعیین‌کننده‌ی چگونگی تفسیر کنش‌گران از محیط خودشان هستند. (پرایس و اسمیت، ۱۳۸۶: ۵۱۹) اهمیت این نظام‌های معنایی به حدی است که یک کنش‌گر حتی توانایی عمل به صورت هویت خودش را ندارد، مگر زمانی که به قول کارل دوپیچ جامعه معنایی مربوطه، مشروعیت آن کنش توسط آن کنش‌گر را در آن بافت اجتماعی به رسمیت شناخته باشد. قدرت عمل، قدرت تولید معنایی بین‌ذهنی در دل یک ساختار اجتماعی است. رویه‌های اجتماعی به همان میزان که روا می‌دارند، منضبط می‌سازند و انتظام می‌بخشند و قدرت بازتولید کل هم‌بودها (تقارن پدیده‌هایی که هم‌زمان هست می‌یابند) از جمله هم‌بود بین‌المللی و نیز بسیاری هم‌بودهای

هویتی را که در آن یافت می‌شوند، دارند. (Ashley, 1987: 409) ساختارهای اجتماعی نیز نتیجه‌ی تعامل هستند. به گفته‌ی ونت از طریق تعامل متقابل است که ساختارهای نسبتاً پایداری را می‌آفرینیم و مصداق می‌بخشیم و برحسب همان هویت‌ها و منافع‌مان را تعریف می‌کنیم. (Wendt, 1992: 409)

ساختار ژئوپلیتیکی، جغرافیای فرهنگی و رفتار بازیگران عرصه‌ی بین‌الملل

الکساندر ونت در کتاب نظریه‌ی اجتماعی سیاست بین‌الملل به ارائه‌ی چارچوبی از ساختار اجتماعی می‌پردازد که خود شامل سه زیرساختار (ساختار معنایی، ساختار منافع و ساختار مادی) است. در اینجا این ساختار را با عنوان ساختار ژئوپلیتیکی تحلیل خواهیم نمود. ساختار معنایی همان مجموعه تصورات، هنجارها، رویه‌ها و انگاره‌ها و هویت‌ها را مشخص می‌سازد و ساختار مادی نیز به وجود سرزمینی و منابع و مناطق بازیگری و تشکیلات و سازمان‌های سیاسی و دولتی و در کل فضای عینی محیط بر کنش‌گر اطلاق می‌گردد. ساختار منافع نیز شامل مجموعه‌ای از منافع است که در اثر یک ساختار معنایی و در قالب ساختاری مادی تکوین می‌یابد. آنچه در اینجا مدنظر است این است که این سه ساختار به صورت متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند و سبب بازتولید و دگرگونی در یکدیگر می‌شوند. ساختار مادی محصول ساختار منافع و ساختار مادی است و خود ساختار معنایی به ساختارهای دوگانه‌ی دیگر قوام می‌بخشد و به ترتیب، این امر در مورد هر یک از این ساختارها صدق می‌کند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، کنش‌گران دارای هویت، براساس مجموعه تصوراتی که از خود و دیگری و فضای کنش‌گری دارند، دست به کنش می‌زنند و در جهت کسب منفعی هستند که ریشه در همین انگاره‌ها و هویت‌ها دارند. ونت منافع ناشی از هویت و انگاره‌ها را مشتمل بر چهار نوع منفعت می‌داند:

(۱) امنیت مادی که شامل تمایز از دیگر کنش‌گران است؛ (۲) امنیت هستی‌شناختی که موجد میل به هویت‌های اجتماعی باثبات است؛ (۳) شناسایی، به‌عنوان کنش‌گر از سوی دیگران به شکلی و رای بقا از طریق استفاده از زور عریان؛ (۴) توسعه، به معنای تأمین خواست‌های انسانی

برای زندگی بهتر که دولت‌ها در سطح جمعی مسئول آن شناخته می‌شوند. (Wendt, 1994: 385) هر کنش‌گر منافع خود را براساس نظام هویتی خود جستجو می‌کند. از آنجا که هویت‌ها، منافع و کنش بازیگران را شکل می‌دهند، فهم و تلقی درست از آنها برای تحلیل در سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی بازیگران فوق‌العاده حیاتی است. در این راستا، ونت هویت‌ها را اساس منافع می‌داند (Wendt, 1992, 398) و معتقد است بدون انگاره‌ها منفعی وجود نخواهد داشت، بدون شرایط مادی در کل واقعی وجود ندارد. در نهایت، برای هر نظام اجتماعی مفروضی، تنها ساختار (به شکل واحدی) وجود دارد. (ونت، ۱۳۸۴: ۲۰۴)

براساس این چهار نوع منفعت و علائق است که یک کنش‌گر دست به کنش می‌زند و ساختارهای معنایی، مادی و خود ساختار منافع را دچار دگرگونی و تحول می‌نماید. آنچه مدنظر می‌باشد این است که در هر مکان و زمان خاصی نوعی شکل خاصی از ساختارهای سه‌گانه مطرح شده با یکدیگر ممزوج می‌شوند و بنابراین، در هر برهه‌ای از مکان و زمان نوع به‌خصوص و متفاوتی از ساختار ژئوپلیتیکی وجود دارد.

در اینجا می‌خواهیم به تشریح بیشتر ساختار معنایی، هویت‌ها و در نتیجه جغرافیای فرهنگی پردازیم تا بتوانیم جایگاه جغرافیای فرهنگی را در نظام معنایی و ساختار ژئوپلیتیکی دولت‌ها به‌عنوان کنش‌گران عرصه‌ی بین‌الملل مورد تحلیل قرار دهیم.

براساس نگاه تلفیقی جغرافیایی - سازه‌انگارانه به روابط دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط بین‌الملل یکی از منشأهای اصلی رفتار بازیگران حوزه‌ی سیاست خارجی، جغرافیاهای فرهنگی متفاوت است.

جغرافیا به‌عنوان علمی که به بررسی متقابل انسان و طبیعت می‌پردازد، سه سطح (انسان، طبیعت و تعامل) را در بر می‌گیرد. بنابراین، هم به انسان و نیروهای اجتماعی و هم محیط طبیعی، امکانات و منابع، فرصت‌ها و محدودیت‌های ناشی از آن می‌پردازد. (افضلی و رشیدی و متقی، ۱۳۹۱: ۴) جغرافیای فرهنگی نیز مشمول این ویژگی است. چگونگی شناخت اختلافات فرهنگی در مکان‌های مختلف، تغییرات فضایی و مکانی فرهنگ، شناخت و تقسیم‌بندی مناطق جهان بر اساس فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی از سؤالات اساسی مربوط به جغرافیای فرهنگی

است. (احمدی، ۱۳۸۷، ۳) به تعبیری دیگر، جغرافیای فرهنگی به تنوع و کثرت زندگی مردم و شیوه‌های گوناگون آن می‌پردازد؛ این که دنیا، فضاها و مکان‌ها چگونه به وسیله‌ی مردم مورد تفسیر و استفاده قرار می‌گیرد و سپس چطور آن مکان‌ها به جاودانگی فرهنگی کمک می‌کنند، یعنی ارتباط داشتن عقاید، موضوعات، اعمال، مکان‌ها، فرهنگ‌ها و فضا با هم. بدین ترتیب، جغرافیای فرهنگی، هم به وجوه اختلاف مادی گروه‌ها توجه دارد و هم به عقایدی که آنها را به هم پیوند می‌زند و هم به نقش فرهنگ در شناخت مفهوم فضا و این که چگونه این فرهنگ‌ها هویت‌ها را تشکیل می‌دهند. (کرنگ، ۱۳۸۰: ۴۵)

بنابراین، در هر جامعه‌ای، شاخص‌های فرهنگی، اصول، ارزش‌ها و روش‌های شخصیتی و کرداری در سطح خرد در شکل‌دهی به رفتار اعضای آن جامعه و در سطح کلان در رفتار دولت مؤثر است. بدین ترتیب، اگر زمینه و بستر رفتار و کنش‌های انسان در زندگی اجتماعی و برقراری روابط با دیگران، متأثر از الگوهای روابط اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی است، پس نتیجه می‌گیریم که رفتار و کنش سیاسی افراد در سطح خرد (فرد) کلان (دولت)، به‌عنوان هویت سازمان‌یافته‌ی جامعه، از الگوها، گرایش‌ها و ابعاد فرهنگی محیط یا جغرافیای فرهنگی متأثر است. براین اساس، فرهنگ از این جهت که شالوده‌ی همه‌ی بینش‌ها، تصورات و رفتارهای سیاسی عینی کشورها و حتی رویکردهای نظری مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بوده، بخشی از روابط میان کشورها به شمار می‌رود. بنابراین، از آنجایی که بدون توجه به عناصر ارزشی، اسطوره‌ای و ایدئولوژیکی نمی‌توان به ارائه‌ی نظریه‌ای مبادرت ورزید، در عمل سیاست بین‌الملل به‌صورت ناخودآگاه بر مبنای متغیرهای فرهنگی تبیین و تفسیر شود. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۱۹)

از این منظر، کنش یک دولت سرزمینی در ابعاد داخلی و بین‌المللی اعم از عرصه‌ها، جلوه‌ها، نهادها، نظم اجتماعی و کنش سیاسی به‌مثابه هویت و کلیت یک دولت است. فرهنگ خود نیز از تعامل با طبیعت یا جغرافیای خاص که حیات اجتماعی در آن شکل می‌گیرد، ساخته می‌شود. از اینجاست که مفهوم جغرافیای فرهنگی به‌عنوان تعامل و تأثیرگذاری متقابل فرهنگ و جغرافیا ظهور می‌نماید. هنگامی که از دید جغرافیای فرهنگی به کنش سیاسی نگریسته می‌شود، به این معناست

که در تعامل با محیط طبیعی و اجتماعی شکل گرفته و کیفیت تعاملی یا تقابلی را در روابط بین‌المللی این عنصر تعیین می‌نماید. تأثیرگذاری فرهنگی بر کنش سیاسی از طریق تأثیر بر رفتار نخبگان و کارگزاران حکومتی و شخصیت تصمیم‌گیرندگان، نهادها و ساختارهای حکومتی و تعیین اولویت‌بندی و ارزش‌گذاری اهداف سیاست خارجی و نیز شیوه‌های دستیابی به آن اهداف صورت می‌گیرد. بنابراین، با مطالعه‌ی عناصر و شاخص‌های فرهنگی می‌توان نقش جغرافیای فرهنگی را در شکل‌دهی به هویت دولتی و در نتیجه در سیاست‌گذاری خارجی، در تعیین اهداف ملی، راهبردهای کلان سیاست خارجی، نهادها و نهادینگی سیاست‌گذاری و انگاره‌های ذهنی نخبگان را تبیین و مورد بررسی قرار داد.

بدین ترتیب، در بستر جغرافیای فرهنگی همگون و سازگار یا ناهمگون و ناسازگار با ابعاد و ویژگی‌های مشابه، متفاوت و متعارض هویت‌ها، منافع و کنش‌های مختلف بازیگران نظام بین‌المللی تغییر می‌کند. حاصل این ارزش‌های همسان یا ناهمسان به نوبه‌ی خود بر چگونگی تعامل بازیگران نظام بین‌الملل تأثیری تعیین‌کننده دارد، چنان‌که در هویت‌های متعارض الگوی تعامل متفاوت با هویت‌های مشابه است.

مناسبات بین دولت‌ها حاصل برون‌دادهایی است که از بستر جغرافیای فرهنگی هر کشور ناشی می‌شود و بر اثر آن تعامل میان واحدهای بین‌المللی به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، فضای تعاملی میان کشورها و الگوهای روابط میان آنها براساس مفاهیم بین‌الذهانی و متأثر از ساختارهای مادی و معنایی برساخته می‌شود. این برساختگی در فرآیند ساخت هویت و نقشی که هر دولت برای خود تصور می‌کند، شکل می‌گیرد. از این‌رو، هویت‌ها، تصور دولت‌ها از نقش خود در روابط بین‌الملل و منافع آنها را شکل می‌دهند و براساس این منافع، رفتارها و اقدامات سیاست خارجی به وجود می‌آید. (ونت، ۱۳۸۵: ۳۲۶-۳۲۵)

در واقع، برداشت‌های هر دولت از خود و تعریف «خود» به‌عنوان دوست و یا دشمن به‌عنوان «دیگری» نقش مهمی در ساخت نوع منافع آن دارد؛ زیرا «خود» براساس برداشتی که از وضعیتش دارد، نشانه‌های برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت، تفسیر می‌کند و براساس آن تفسیر، علامتی به «خود» می‌فرستد و «خود»

نیز پاسخ می‌دهد. در جریان این تعامل است که هویت و منافع دو طرف به‌عنوان دوست یا دشمن و نوع رفتار خارجی آنان شکل می‌گیرد. (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۳)

این برداشت‌ها و هویت‌های ناشی از آن ریشه در لایه‌های مختلف معنایی دارد که در جغرافیاهای فرهنگی متفاوتی قوام یافته است و به شخصیت کنش‌گران سیاسی در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مبدل شده است. بنابراین، ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دو جانبه بین کشورها نیز به‌گونه‌ای به‌وسیله‌ی جغرافیای فرهنگی دو کشور تکوین می‌یابد. از این‌رو، می‌توان کشورهای مختلف و سیاست خارجی و رفتارهای آنها را برآیند جغرافیای فرهنگی آنها دانست. با تغییرات بطنی که در جغرافیای فرهنگی هر کشوری رخ می‌دهد، شکل سیاست خارجی آنها نیز تغییر می‌یابد و این گویای خصیصه‌ی برساختگی سیاست خارجی و روابط کشورهاست که خود ریشه در ویژگی برساختگی جغرافیای فرهنگی آنها دارد. در انتها باید گفت سیاست خارجی‌های متفاوت نیز که براساس جغرافیای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متفاوت است، مجموعه‌ای از رفتارها و گفتارهایی است که ریشه‌ی مکانی و فضایی متفاوت دارند و مجموعاً کردارهای ژئوپلیتیکی قلمداد می‌شوند. کردار به رفتارها و گفتارهای کلامی اطلاق می‌شود که با توجه به ریشه‌دار بودن آنها در فضاهای جغرافیایی و دامنه‌ی فضایی آنها تحت عنوان کردارهای ژئوپلیتیکی آورده می‌شوند. (رشیدی، ۱۳۹۰: ۹۳-۹۱)

دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط متقابل با دیگر کشورها با تکیه بر هویت‌های فضای جغرافیای ملی خود و نیز هویت‌های فضایی که در صحنه‌ی بازیگری در فضاهای منطقه‌ی و جهانی کسب می‌کنند و نیز فرصت‌ها و محدودیت‌هایی که ناشی از واقعیت‌های ژئوپلیتیکی است، شکل رفتاری خود را تنظیم می‌کنند که بنابراین، تفسیر رفتارهای بازیگران در سطح بین‌المللی و سیاست خارجی ریشه‌ی ژئوپلیتیکی دارد.

جغرافیای فرهنگی و سازه‌های ژئوپلیتیکی کنش‌گران ایرانی

در هر ناحیه و فضای جغرافیایی به‌واسطه‌ی تعاملات تاریخی که در طول مدت زمانی طولانی بین کنش‌گران انسانی به‌صورت فردی، گروه‌ها و نهادهای مختلف با یکدیگر و محیط

زندگی‌شان، نوعی از فرهنگ جغرافیایی یا جغرافیای فرهنگی خاصی شکل می‌گیرد. به واسطه‌ی همین تعاملات متفاوت در فضاها، مختلف جغرافیایی، هر فضای جغرافیایی دارای ساختار جغرافیایی متفاوتی نسبت به فضاها، دیگر است؛ از همان ساختار مادی آن‌که از ابتدای خلقتش متفاوت با فضاها، دیگر بوده تا نوع گروه‌ها و جامعه‌ای که در درون آن فضاها تا اندیشه‌ها و جغرافیای ذهنی و شخصی که هر کدام از ساکنان هر فضا دارد یا جغرافیای ذهنی گروهی ساکنان یک فضای خاص. بنابراین، در هر فضای جغرافیایی نوعی از جغرافیای فرهنگی در طول زمان تکوین یافته که آینه‌ای تمام‌نما از رخدادهایی است که در طی زمان در آن فضا رخ داده و برآیند آن یک جغرافیای فرهنگی خاص است. کشور ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست.

ایران محوری

گستره‌ی جغرافیایی که «ایران» نامیده می‌شود، حداقل از دوران اشکانیان با این نام شناخته شده و از دوره‌ی ساسانیان منزلت هویتی برای ایرانیان یافته است. (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۵) قلمرو و فضای جغرافیای ایران به لحاظ طبیعی، انسانی و فرهنگی هویت خاصی دارد که با مرزهای مشخص طبیعی و انسانی از فضاها و قلمروهای پیرامونی جدا و متمایز می‌شود. از بعد طبیعی، فلات ایران در شمال از فضای ماورای قفقاز، سیبری و آسیای مرکزی، در شرق از فضاها، فلات تبت و فلات دکن (هند) و دشت سند و پنجاب، در جنوب از گستره‌ی آبی اقیانوس هند، خلیج فارس و شبه‌جزیره‌ی عربستان و در غرب از فضاها، آناتولی و دشت‌های میان رودان متمایز و جدا می‌شود و فضای محصور میان این مناطق دارای هویت طبیعی مشخص است. از بعد انسانی و فرهنگی نیز فلات ایران ساختار انسانی و فرهنگی خاصی دارد که به‌وسیله‌ی قلمروهای فرهنگی و انسانی تمایز می‌یابد. حوزه‌های فرهنگی - انسانی ایران در شمال به قلمرو ترک و توران از یک سو و قلمرو روسی - اسلاوی از سوی دیگر و در شرق با قلمرو فرهنگ چینی و هندی محدود می‌شود. بنابراین، ایران هویت فرهنگی و تمدنی خود را در میان قلمروهای فرهنگی - تمدنی پیرامونی حفظ کرده و در سطح گسل و تماس قلمروی ایران با سایر قلمروها و نواحی فرهنگی، آمیزه‌ای شکل گرفته که هویت آنها ترکیبی از

ویژگی‌های فرهنگی - تمدنی ایران و تمدن‌های مجاور آن است که از آنها با عنوان «سرحد» یاد می‌شود. به لحاظ موقعیت ارتباطی، فضای جغرافیای ایران در محور شمال- جنوب دو گستره‌ی جغرافیای آب و خشکی را به هم پیوند می‌دهد و در مسیر عمومی ارتباط قاره‌های اروپا، آسیا و اقیانوسیه، به‌ویژه آسیای جنوبی و جنوب شرقی قرار دارد. از این‌رو، در معرض برهم‌کنشی‌ها، راهبردها، جابجایی‌ها و پدیده‌هایی قرار دارد که به هر نحو با موقعیت جغرافیایی ایران در ارتباط باشد. (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۵)

از نظر موقعیت و فضای جغرافیایی، ایرانیان با توجه به شکل قرارگیری سرزمین‌شان همواره با اقوام مختلفی در ارتباط بوده‌اند. (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۴، ۱۵) و این اقوام تحت عنوان مهاجرت یا هجوم، به سرزمین ایران آمده‌اند و از این باب، ایران زمین محل حشر و نشر و تعامل اقوام مختلفی بوده است. موقعیت خاص ژئوپلیتیکی سرزمین ایران سبب شده تا در همسایگی قدرت‌ها و اقوام مهاجمی هم‌چون روم و تورانی‌ها در عصر باستان قرارگیرند و در دوره‌ی اسلامی و نیز دوران معاصر، ایرانیان با اقوامی مانند ترک، عثمانی، انگلیس، روسیه و آمریکا مواجه گردند که به‌خاطر فضا و موقعیت با اهمیت آن همواره سعی بر دست‌اندازی بر این سرزمین را داشته‌اند. (همان) اهمیت سرزمین ایران رفته‌رفته به تصور و انگاره‌ای عمیق در بین ایرانیان منتهی شد، به‌نحوی که در آثار و نقشه‌های جغرافیدانان ایرانی، ایران زمین همیشه بهترین اقلیم و در مرکز عالم تصور شده است (شکوهی، ۱۳۷۳: ۶، ۷، ۹، ۱۰) و حتی در ادبیات و شعر فارسی نیز نمود پیدا کرده است. این باور به نوعی جغرافیای افسانه‌ای - که در مرکزیت آن سرزمین "ایران ویج" یا "خونیرس" قرار دارد که از فریدون به نیای ایرانیان (ایرج) به ارث رسیده است (خیراندیش و شایان، ۱۳۷۰: ۱۲-۱۱) - منجر شده و به مفهوم ارض ملکوت در ادبیات عرفانی ایران شکل داده است. بنابراین، جای تعجب نیست که نگاه ایران به جهان عمیقاً ایران مدار است و در این دیدگاه چنان تعصبی وجود دارد که همیشه برای بیگانگان قابل درک نیست. (فولر، ۱۳۷۳: ۱) این انگاره با نمایان شدن هر چه بیش‌تر موقعیت ژئوپلیتیکی و کشف منابع گاز و نفت و نیز در جریان جنگ اول و به‌ویژه دوم جهانی که از ایران به‌عنوان پل پیروزی یاد شد، بیش از پیش در بین ایرانیان تقویت گردید. تاریخ ایرانیان که برآمده از

جغرافیای خاص‌شان است نیز به‌گونه‌ای گسترده بر شکل‌یابی ساختار معنایی این کنش‌گران تاثیرگذار بوده است. امروزه پیوند بین این انگاره‌ی قوی (ایران‌محوری) و بسط آن در بین تمامی ایرانیان و حتی غیرایرانی‌ها با واقعیت اهمیت و ارزش غیرقابل انکار موقعیت و سرزمین ایران و منابع سرشار این سرزمین، این رویه‌ی فرهنگی و سرزمین‌محور سبب تقویت ایستادگی ایرانیان در برابر هژمونی‌ها و سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ شده است. ایرانیان با تکیه بر این وجه فرهنگی خود که برگرفته و برآیندی از جغرافیای خاص ایران است، چه در دوران اوج و قدرت و چه در دوره‌ی ضعف، مانع از شکل‌گیری ذهنیت ضعف‌انگاری خود و استفاده‌ی دیگر قدرت‌ها و رقبا شده است.

اسلام‌گرایی

اسلام به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انگاره‌ساز و ساخت‌دهنده به هویت جمعی ایرانیان، با ورود به ایران در تعاملی پایاپای با تاریخ، جامعه و جغرافیای این سرزمین همواره نقشی مهم در برساختگی ساختار معنایی کنش‌گران ایرانی داشته است. در دوره‌ی معاصر مفهوم جدیدی از درون مفاهیم اسلامی سر برآورد و تحت عنوان خیزش اسلامی رویکرد و نگاهی خاص را در بین مسلمانان و از جمله ایرانیان به‌وجود آورد. خیزش اسلامی در واقع، احیای مؤثر و مؤکد تعهدات دینی است، این خیزش که پهنه‌ی جغرافیایی گسترده‌ای را در بر گرفته است، با بسیاری از تفکرات دنیای جدید مخالف است. (برگر و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۳) تفکر سیاسی مقاومت اسلامی در برابر فرهنگ غرب در اندیشه‌های سید قطب در مصر، ابوالاعلی در پاکستان و امام خمینی^(ره) (و هم‌چنین نواب صفوی) در ایران به روشنی ظاهر گردیده است که هر کدام به نوعی گفتمان اسلام مبارز را رهبری کرده‌اند و در گستره‌ی جهان اسلام مقاومت در برابر غلبه‌ی فرهنگ و حاکمیت سیاسی لیبرال دموکراسی غرب را ترویج نموده‌اند. (اسپوزیتو، ۱۳۸۷: ۳۰۰) این خیزش معاصر با توجه به نظر محمد اقبال، شاعر و فیلسوف معروف مسلمان که اسلام را به شکلی ماهوی غیرسرزمینی می‌داند (سیمبر، ۱۳۸۵: ۱۰۰)، عملاً سرزمین خاصی را مدنظر قرار نمی‌دهد و توجه آن به همه‌ی مسلمانان در تمامی گوشه و کنار جهان است. در این تفکر جدید بر پایه‌ی مفاهیم سنتی اسلام، نوعی تعریف جدید از

تقابل کفر و ایمان ارائه شده است. به گونه‌ای که سید قطب برپایه‌ی نظریه‌ی جاهلیت همه‌ی جوامع و نظم‌های فعلی را نفی کرده است (قطب، ۱۳۴۶: ۱۱۶-۱۲) و براساس آن جامعه‌ی زمان خود را هم‌چون جامعه‌ی جاهلی مکه می‌داند. (سید قطب، ۱۳۷۸: ۱۲۲، ۱۱۵-۱۱۲، ۱۸) انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ه. ش. در ایران از درون همین اندیشه‌ی خیزش اسلامی و تفکر سیاسی مقاومت اسلامی بر آمده است. به گونه‌ای که هم در سخنان بنیانگذار انقلاب اسلامی (که خود از سردمداران تفکر جدید مقاومت اسلامی است) و هم از متن قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌ویژه در مقدمه و نیز اصل ۱۱ آن می‌توان به این امر پی برد. باید بدانیم همان‌طور که از روح انقلاب اسلامی، قانون اساسی جمهوری اسلامی و سخنان بنیان‌گذار انقلاب اسلامی امام خمینی و رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بر می‌آید جمهوری اسلامی بر همان اندیشه‌های مبتنی بر اسلام خیزشی تأکید دارد. به‌عنوان مثال، امام خمینی در یکی از سخنرانی‌های‌شان کشورهایمانند ترکیه را از یادی نظم جاهلی و استکبار جهانی محسوب کرده و وظیفه‌ی حکومت اسلامی می‌داند که مردم مسلمان را از اسارت این حکومت‌ها نجات دهند. (موسوی خمینی، ۱۳۶۲: ۲۸-۲۷) حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در بیش‌تر سخنرانی‌های‌شان از عناوینی هم‌چون استکبار خبیث و آمریکای جهان‌خوار استفاده می‌کند و بر قطع شدن دستان استکبار از دامن ملل اسلامی و نابودی اسرائیل تأکید می‌کند.

غیریت‌سازی و هویت ضداستعماری

همان‌طور که در بخش انگاره‌ی ایران‌محوری گفته شد، کشور ایران در دوره‌های مختلف حالت مرکزیت منطقه‌ای و گاه جهانی داشته است. این مرکزیت گاه به‌واسطه‌ی قدرت حاکم بر ایران بوده است - مانند دوران پادشاهی‌های قدرتمند باستان و اسلام- و گاه به‌خاطر اهمیت فراوان برخی منابع در این سرزمین بوده - مانند اهمیت سرزمین ایران از نظر آب و هوا و چراگاه در دوران باستان و قدیم برای اقوام مهاجم و همسایه و منابع نفتی و گازی در دوران کنونی- و گاه هم این مرکزیت به‌خاطر اهمیت راه‌های ارتباطی عبوری از دل ایران است. این اهمیت، ایران و تصور ناشی از آن به ساخت‌یابی انگاره‌های دیگری از قبیل انگاره‌ی ترس از سلطه‌ی بیگانگان بر این سرزمین ارزشمند، توهم توطئه‌ی بیگانگان و دست‌نشانده‌ی برخی

خواص و سیاستمداران منتهی می‌شد که خود به زندگی شخصی ایرانیان نیز رسوخ کرده (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۹۷-۱۹۶) و بعضاً آثار زیان‌باری را در تاریخ سیاسی ایران بر جای گذاشته است که از جمله می‌توان به ناکامی دولت مردمی مصدق و شکست آن پس از ملی شدن صنعت نفت اشاره کرد. (همايون کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۲۱-۲۲۰) خوف تاریخی برآمده از هجوم اقوام بیگانه در تمامی شئون حیات ایرانی و فرهنگ او تأثیر گذاشته است. به گونه‌ای که ایرانیان همیشه از چشم داشتن همسایگان یا قدرت‌های رقیب و دشمن به سرزمین و مملکت‌شان دغدغه دارند. نیکی کدی متخصص تاریخ ایران معاصر بر این باور است که یک حس همبستگی ملی و تاریخی در ایران وجود دارد که هر چند از منابع ناسیونالیسم مدرن است، ولی پیش از پیدایش آن وجود داشته است. ایران، کشوری با هویت فرهنگی طولانی است، هر چند «هویت ایرانی گاهی اوقات بیش از آن‌که در قالب تعبیرات ملی مشاهده شود، در قالب تعبیرات مذهب شیعه تجلی یافته است. (کدی، ۱۳۸۷: ۲۲۴)

بنابراین، با گسترش شیعه، این هویت مستقل و حس همبستگی ملی در ایران تقویت شد، اما در خلال رویارویی اجتناب‌ناپذیر ایران با تمدن غرب، این هویت دیرینه، مورد تهدید قرار گرفت. حضور سنگین یک امپریالیست غربی به‌عنوان تهاجمی علیه این هویت دیرینه قلمداد می‌شد. ایران تا سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۵ ش) محور رقابت روسیه و انگلستان برای نفوذ در شرق بود. همین امر، به گفته‌ی کدی، «مهم‌ترین عامل حفظ استقلال - ظاهری - ایران بود.» (مهر آئین، ۱۳۸۶: ۱۵۲)

در کل، می‌توان گفت ایرانیان به‌واسطه‌ی آگاهی از اهمیت سرزمینی خود و نیز با توجه به اعتقاد آنها به نوعی برتری تاریخی - جغرافیایی خود در منطقه و حتی جهان، خود را سزاوار استقلال‌طلبی و مبارزه با استعمار قدرت‌های بزرگ می‌دانند. امروزه نظام جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر ویژگی‌های اسلامی و دشمن‌ستیز خود و نیز با بهره‌گیری از خصیصه‌ی استقلال‌طلبی و روحیه‌ی ضداستعماری ملت ایران به الگویی متفاوت در سطح بین‌الملل تبدیل شده است. در کل، ایرانیان از یک طرف به وجود پادشاهان سرشناسی هم‌چون کورش و داریوش و پیامبر بزرگی هم‌چون زرتشت (رازی، ۱۳۴۷: ۱۶) و سلسله‌های باشکوه و قدرتمند

خود در دوره‌های پیش و پس از اسلام افتخار می‌کنند و هرگز شکوه‌مندی حکومت شاهنشاهی (ایران باستان و دوره‌ی اسلامی) و خاطره‌ی کشور بزرگ و یکپارچه را از یاد نبرده‌اند. از سویی، به برتری سرزمین و قوم خود واقف بوده و از سوی دیگر، تلخی‌های شکست و دست‌اندازی توسط مهاجمان به‌ویژه در دوره‌ی معاصر سبب حساسیتی عمیق نسبت به ارتباط آنها با خارجی‌ها می‌شود که در طول تاریخ این خصیصه سبب ظهور جنبش‌هایی مانند شعوبیه که جهت احیای فرهنگ ایرانی و اسلام واقعی در برابر تحقیری که اعراب به دیگر اقوام و خصوصاً ایرانیان روا می‌داشتند (فولر، ۱۳۷۳: ۱۶- پیروز، ۱۳۸۶: ۹۲، ۹۳) و نیز انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شده است.

مفاهیم و انگاره‌های ایران‌محوری، اسلام‌گرایی و غیریت‌سازی و هویت ضداستعماری به‌عنوان کلید واژه‌های اصلی هستند که از تعامل انسان ایرانی با سرزمین و فضایی که تحت نام ایران است، شکل گرفته‌اند و در طول زمان دچار تغییر و تحول شده‌اند. بنابراین، این انگاره‌ها برآیندی از جغرافیای فرهنگی هستند؛ چرا که جغرافیای فرهنگی همان محصول تعامل انسان و فضای سرزمینی‌اش است. این انگاره‌های برآمده از جغرافیای فرهنگی ایران در جمع با ساختار مادی و منافع و علایق کنش‌گران ایرانی، ساختار ژئوپلیتیکی ایران را در عرصه‌ی سیاست خارجی مشخص می‌سازند که شناسنامه‌ی سیاست خارجی ایران به حساب می‌آید.

نظم آنارشیک، توزیع توانمندی‌ها و چالش‌های مسیر سیاست خارجی ایران

مسأله‌ی آنارشی در فضای بین‌المللی به معمای امنیتی هابز برمی‌گردد که معتقد بود فضای بیرونی برخلاف فضای ملی که توسط دولت کنترل و سازماندهی می‌شود، فضایی آنارشیک و فاقد قدرت مطلقه است. (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۱۰۰) نظم آنارشیک در فضای بین‌المللی یک واقعیت پذیرفته شده توسط رئالیست‌ها و برساخت‌گرایانی مانند الکساندر ونت است. برخی لیبرال‌ها نیز این نظم آنارشیک را تا حدودی می‌پذیرند، اما کنش‌گران عرصه‌ی بین‌الملل را به همیاری، همکاری و دوری از جنگ فرا می‌خوانند. از نظر واقع‌گرایان آنارشی‌ها نظام‌هایی ذاتاً رقابتی هستند که اگر دولت‌ها منطق آنها را نادیده بگیرند، خود را به هلاکت خواهند انداخت. (ونت، ۱۳۸۴: ۱۵۱) در این

بین، ما بر منطق‌های مختلف آنارشی در فضای بین‌الملل تاکید می‌ورزیم و نسبت کشش‌گران سیاست خارجی را با این منطق‌ها و نظم‌ها می‌سنجیم. در هر دوره‌ای گونه‌ای از تعاملات و مراودات بر رفتار بازیگران عرصه‌ی بین‌الملل حاکم است. در زمان کنونی ما نظام تک-چند قطبی (ایالات متحده به تنهایی در بالا و قدرت‌هایی مانند چین، روسیه، ژاپن، فرانسه، بریتانیا و غیره در ستون بعدی) حاکم است. این منطق جدید آنارشیک عموماً از رویه‌ای رقابتی آن هم بیش‌تر در زمینه‌های اقتصادی و با رویکردی نئولیبرالی برخوردار است. سردمداران این منطق جدید آنارشیک همین کشورهای عضو تک-چند قطبی هستند و شاید بتوان گروه هشت (G8) را نماینده‌ی حاضر آن قلمداد نمود. در این نوع از منطق آنارشیک سودآوری هر چه بیش‌تر اقتصادی و بازارهای آزاد دال مرکزی و هسته‌ی اصلی نظم آنارشیک کنونی را شکل می‌دهند. براساس این منطق و نظم آنارشیک کشورها در عرصه‌ی فضای بین‌المللی نسبت خود را با منطق حاکم می‌سنجند و به پیگیری اهداف خود می‌پردازند و با توجه به جایگاه خود در این نظام تا حدودی آینده‌ی کشش‌گری خود را مشخص می‌کنند و راهبردهایی را برای دست یازیدن به آینده‌ای مطابق نظر خود تدوین می‌کنند. حال در رابطه با این نظم آنارشیک برخی کشورها دارای قوانین نوشته شده براساس یا مطابق با این منطق آنارشیک‌اند، برخی کشورها تا حدودی این قوانین، خواست‌ها و رویه‌های خود را براساس این منطق تنظیم کرده‌اند و عده‌ای از کشورها نیز مخالف این نوع منطق حاکم هستند. شکل برخورد و کنش در مقابل منطق آنارشیک خود سبب برساختن فضای جدیدی برای کنش‌گران عرصه‌ی سیاست خارجی می‌شود؛ دولت‌هایی که دارای مواضع هم‌مسیر با منطق آنارشیک هستند، دارای کارآمدی بالایی در پیگیری و دستیابی به اهداف و منافع ملی خود هستند؛ اما کشورهایی که دارای رویه‌ی متعارض با نظم آنارشیک هستند، دچار ناکارآمدی در دستیابی به اهداف و منافع ملی خود می‌باشند. حال اگر کشوری که دارای سطح بالایی بهره‌مندی از توزیع توانمندی‌هاست با منطق آنارشی نیز همراه و موافق باشد، بیش‌ترین سطح کارآمدی را دارد و این حالت را نگارنده «کارآمدی مضاعف»^۱ می‌نامد، اما کشوری که پائین‌ترین سطح بهره‌مندی از توزیع توانمندی‌ها را داراست، در صورت تعارض با نظم آنارشیک از کم‌ترین میزان کارآمدی

^۱ - Double - Effective

برخوردار است و این حالت را نگارنده «ناکارآمدی مضاعف»^۱ نامیده است. (رشیدی، ۱۳۹۰: ۱۳۳) نسبت بازیگر سیاست خارجی به منطق آنارشیک و توزیع توانمندی‌ها حالت‌های مختلفی از کارآمدی و ناکارآمدی را بوجود می‌آورد که در مدل زیر به آنها اشاره شده است. البته شایان یادآوری است که این حالت‌ها به صورت تقریبی است و حتماً معادل دقیق آنها در جهان واقع نیست. هم‌چنین این حالت‌ها در واقعیت بسیار بیش‌تر و پیچیده‌تر است و هدف ما از آوردن این مدل برای فهم بهتر حالت‌های کارآمدی و ناکارآمدی است.



شکل شماره ۱: حالت‌های کارآمدی و ناکارآمدی دولت‌ها در رابطه با نظم آنارشیک و توزیع توانمندی‌ها

(رشیدی، ۱۳۹۰: ۱۲۲)

^۱ - Double- Deficiency

بر این اساس و با توجه به جغرافیای فرهنگی کنش‌گران ایرانی می‌توانیم به یک نتیجه برسیم. در نظم آنارشیک فعلی (نولیبرالیزم) که بر جهان حاکم است و با توجه به این‌که ایالات متحده به‌عنوان دشمن جمهوری اسلامی در رأس این منطق آنارشیک قرار دارد، کنش‌گر ایرانی دارای تعارض و تضاد شدید با این منطق و نظم کنونی است. بنابراین، جغرافیای فرهنگی کنش‌گر ایرانی نظم آنارشیک نولیبرالی که با انگاره‌های اسلام‌گرایی ایرانیان مطابقت ندارد و از نظر جمهوری اسلامی ایران، منطق آمریکایی که مبتنی بر استعمار نوین است، مخالف با انگاره هویت ضداستعماری ایرانیان است و هم‌چنین این منطق به آمریکاگرایی و آمریکامحوری و در کل محوریت بخشیدن به یک منطق غیرایرانی و اسلامی اعتبار می‌بخشد، در حالی‌که کنش‌گر ایرانی نیز براساس جغرافیای فرهنگی خود میل به ایران‌محوری و توجه خاص به اسلام‌گرایی دارد. بنابراین، واقعیت جغرافیای فرهنگی ایرانی سبب تعارض کنش‌گران ایرانی با نظم آنارشیک جهانی می‌شود.

در کنار این تعارض یا نظم آنارشیک جهانی، جمهوری اسلامی ایران از آنجایی که نسبت به رهبران غربی و حاکم بر جهان از نظر توزیع توانمندی‌ها بهره‌ی کم‌تری دارد، این امر سبب ضعف و آسیب‌پذیری در پیگیری اهداف این کشور می‌شود و همان‌طور که می‌بینیم قدرت‌های مخالف با تحریم‌های گسترده و ایجاد محدودیت‌های زیاد و حتی تهدید به حمله‌ی نظامی سعی در ممانعت از دستیابی جمهوری اسلامی ایران به منابع قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی دارند. در کل می‌توان گفت جمهوری اسلامی ایران براساس جغرافیای فرهنگی ویژه‌ای که دارد، در تعارض با نظم آنارشیک جهانی است و از آنجا که حامیان و رهبران این نظم از توانمندی‌های بالایی برخوردارند، این کشور در مسیر سیاست خارجی خود با چالش‌هایی مواجه می‌گردد که ریشه در همین تضاد و وقایع ناشی از آن دارد.

نتیجه‌گیری

آنچه در پایان می‌توان از این مقاله نتیجه گرفت این است که تکوین ساختار معنایی کنش‌گران ایرانی در یک مسیر خاص سبب ایجاد شناسنامه‌ای ویژه برای این کنش‌گران شده

است؛ شناسنامه‌ای که مبتنی بر تعامل انسان ایرانی با فضای سرزمینی موسوم به سرزمین ایران است و این بیانگر جغرافیای فرهنگی ایران است. کنش‌گر ایرانی در جریان جغرافیای فرهنگی خاص خود به انگاره‌هایی هم‌چون ایران‌محوری، اسلام‌گرایی و هویت ضداستعماری و مفاهیمی دیگر که ذکرشان در اینجا چندان لازم نیست، دست یافته است و این انگاره‌ها راهنمای کنش‌های وی در عرصه‌ی سیاست خارجی و بین‌الملل شده است؛ اما آنچه در اینجا اهمیت قابل توجهی دارد، این است که کنش‌گران ایرانی در پیگیری اهداف خود در عرصه‌ی بین‌المللی با چالش‌هایی مواجه هستند. این چالش‌ها همان‌طور که گفته شد، ریشه در تعارض بین جغرافیای فرهنگی کنش‌گران ایرانی با منطق و نظم آنارشیک حاکم بر دنیا دارد که بر خلاف انگاره‌های ایرانیان، انگاره‌های متضاد با آنها را تبلیغ می‌کند. از این‌رو، با انگاره‌های ایران‌محوری، اسلام‌گرایی و هویت ضداستعماری ایرانیان مطابق نیست که این امر سبب ایجاد تعارض می‌شود. این امر در جمع با برخورداری بالای حامیان و رهبران این نظم آنارشیک از توانمندی‌ها در مقایسه با جمهوری اسلامی ایران سبب ناکارآمدی بیش‌تری در مسیر کنش‌گران ایرانی برای دستیابی به اهدافشان می‌شود. بنابراین، باید گفت جغرافیای فرهنگی ویژه‌ی ایرانیان سبب تضاد آنها با نظم آنارشیک جهانی شده و بهره‌مندی طرف مقابل از توانمندی بیش‌تر سبب ایجاد چالش در مسیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی شده است. از این‌رو، جغرافیای فرهنگی ریشه‌ی این تعارض است و در ادامه نحوه‌ی بهره‌مندی از توزیع توانمندی‌ها در ساختار نظام جهانی سبب ایجاد چالش برای کنش‌گر ایرانی می‌شود.

منابع

فارسی

- ۱- احمدی، حمید (۱۳۸۲)، «هویت ملی ایران در گستره تاریخ»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۵، سال چهارم.
- ۲- اسپوزیتو، جان (۱۳۸۷)، انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه‌ی محسن مدیر شانه‌چی، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).
- ۳- افضل‌ی، رسول و مصطفی رشیدی و افشین متقی (۱۳۹۱)، «تحلیل ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط دو جانبه ایران و جمهوری آذربایجان از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ میلادی با رویکرد جغرافیای برساخت‌گرایی»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۸۰، صص ۱۹-۱.
- ۴- برگر، پترال و دیگران (۱۳۸۰)، افول سکولاریزم: دین خیزش‌گر و سیاست جهانی، مترجم افشار امیری، انتشارات پنگان.
- ۵- پرایس، ریچارد و کریستین رئوس اسمیت (۱۳۸۶)، «رابطه خطرناک؟ نظریه انتقادی روابط بین‌الملل و مکتب برسازی»، مجموعه مقالات نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، گردآورنده اندرو لینکلتر، ترجمه‌ی علیرضا طیب، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۶- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۸۵)، درآمدی بر روابط بین‌الملل، مترجمان مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی، نشر میزان.
- ۷- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، انتشارات سمت.
- ۸- خیراندیش، رسول و سیاوش شایان (۱۳۷۰)، ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها، انتشارات کویر.
- ۹- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، «امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول، بهار، صص ۷۶-۴۱.
- ۱۰- رازی، عبدالله (۱۳۴۷)، تاریخ کامل ایران، انتشارات اقبال.
- ۱۱- رشیدی، مصطفی (۱۳۹۰)، کردارهای جغرافیایی و تبیین سیاست خارجی به‌عنوان کرداری ژئوپلیتیکی، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، دانشکده جغرافیا، ۱۳۹۰/۴/۲۰.
- ۱۲- سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، «نگرشی سازه‌نگارانه به هویت ملی در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، ۳۱، سال هشتم، شماره ۳، صص ۵۳-۳۱.
- ۱۳- سید قطب (۱۳۷۸)، نشانه‌های راه، ترجمه‌ی محمود محمودی، انتشارات احسان.

- ۱۴- سیمبر، رضا (۱۳۸۵)، "ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین‌الملل: راهبردها و تحولات"، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره سوم و چهارم، صص ۹۸-۱۱۸.
- ۱۵- شکوهی، حسین (۱۳۷۳)، فلسفه جغرافیا، انتشارات گیتاشناسی.
- ۱۶- فولر، گراهام (۱۳۷۳)، قبله‌ی عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه‌ی عباس مخبر، نشر مرکز.
- ۱۷- قطب، محمد (۱۳۴۶)، جاهلیت قرن بیستم، ترجمه‌ی صدرالدین بلاغی، امیرکبیر.
- ۱۸- قطب، محمد (۱۳۷۴)، بیداری اسلامی، ترجمه‌ی صباح زنگنه، انتشارات اطلاعات.
- ۱۹- کدی، نیکی (۱۳۷۸)، "چرایی انقلابی شدن ایران"، ترجمه‌ی فردین قریشی، نشریه متین، سال اول، شماره دوم، صص ۲۳۷-۲۲۱.
- ۲۰- متقی، ابراهیم و حجت کاظمی (۱۳۸۶)، "سازهانگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴.
- ۲۱- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، "سازهانگاری به‌عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل"، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۵.
- ۲۲- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۲)، در جستجوی راه از کلام امام: از بیانات و اعلامیه‌های امام از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۶۱، امیرکبیر.
- ۲۳- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۴- ونت، الکساندر (۱۳۸۵)، "اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان می‌فهمند"، در: اندرو لینکلتر (ویراستار)، جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه‌ی بهرام مستقیم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲۵- همایون کاتوزیان، محمد علی (۱۳۸۷)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز.

منابع انگلیسی

- 26- Ashley, R.K, (1987), The Geopolitics of Geopolitical Space: Toward a Critical Social Theory of International Politics, Alternatives, Vol, 12, No. 4.
- 27- Pishgahifard, Z and M, Rashidi and M, Shabanifard and M.R, Abdullah Pour, (2010), Geopolitical Constructs Understanding and Survey with Constructivism Geography Approach Case Study: IRI and Its Confronting Challenges in Central Asia, Journal of Social Sciences 6 (3): 459-467, New York.
- 28- Wendt, A, (1992), "Anarchy is What States Make of IT," The social Construction of Power Politics," International Organization, Vol, 46, No.2.
- 29- Wendt, A, (1994), "Collective Identity and the International State," American Political Science Review, Vol, 88.

